

تاش‌ها و طپش‌ها

■ سیدعلی رضا میرعلی نقی

احمدی، احمدرضا. حکایت‌آشنایی من با...

تهران، نشر وینا، ۱۳۷۷، ۱۹۲ ص، با طرح‌نمایی از علی خسروی

○ "حکایت" ... اصلاً از اول به قصد "کتاب شدن" نوشته نشده است و این نوشته‌ها را هم نمی‌توان به این راحتی "حکایت" خواند و در دایره‌ی تعریف‌های شناخته شده از این واژه - یعنی حکایت - جا داد. مگر که این واژه را در فضایی شاعرانه و استعاری در نظر بگیریم. به راستی که "حکایت" نه گزارش است و نه شرح حال و نه در هیچ قالب شناخته شده‌ای از این جا دارد. "حکایت" تکه‌تکه‌هایی قلبی است که طپش‌هایی همیشگی دارد. حتی زمانی که مؤلف غایب ابدی می‌شود و خوانندگان هم از جنس و جنم دیگری می‌باشند؛ و دلم می‌خواهد اطمینان داشته باشم تا وقتی که زبان فارسی هست، این تکه‌تکه‌های درخشان، با آن روح واحد که هم پریشان است و هم مجموع، یادگار تلألوه‌های ذهن الماس‌آسای احمدرضا احمدی در صندوقچه حافظه‌ی ما، عزیز نگه داشته شود، نگه داشته خواهد شد.

○ "حکایت" ... چکیده‌ی یک عمر آشنایی، معاشرت و زندگی احمدرضا احمدی با برجسته‌ترین چهره‌های فرهنگ‌ساز ما در چهل سال گذشته است. موقعیت احمدی در اوایل دهه ۱۳۴۰ به عنوان شاعری با استعداد کم‌نظیر - شاید بی‌نظیر - و مجموعه خصوصیتی که از او چهره‌ای دوست‌داشتنی و صاحب نفوذ معنوی می‌ساخت، امکان این آشنایی‌ها را برای او فراهم کرد. کمتر کسی است که طیف "آشنایان" و دوستانش، فی‌المثل از ابراهیم گلستان تا مرتضی فرجیان (طنزنویس دستگاه گل‌آقا) را دربر بگیرد. احمدی، فزونی‌تر از یک شاعر است و چهره‌ای است فرهنگ‌ساز؛ برای من که در حوزه‌ی موسیقی هستم و شاهد فعالیت‌های صادقانه و پرحاصل او در زمینه‌ی آموزش موسیقی به کودکان و نوجوانان هستم، وجه موسیقی‌شناسی او برجسته‌تر است. اشتباه نگیرید، احمدی در حوزه‌های فنی موسیقی دخالتی ندارد. نقش او مهم‌تر از این بوده است. یکی از آن‌ها تجهیز و راه‌اندازی یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های تخصصی موسیقی در محل هنرستان اختران بوده است. با بهترین امکانات که با دوندگی‌های شبانه‌روزی او نزد عده‌ای پزشک، مهندس و وکیل دادگستری از دستداران فرهنگ و اشاعه موسیقی هنری، فراهم شد، و می‌بایست کار وزارت ارشاد باشد نه احمدرضا احمدی که برای این کار بزرگ نه تبلیغی کرد و نه از تلاش خودش برای رسانه‌ها "چهره‌ی ماندگار" ساخت و نه حتی در جایی این موضوع را عنوان کرد. وقتی در سالنامه موسیقی ایران (۱۳۸۱) از این موضوع چیزی نوشته‌ام، استقبال نکرد و شادی نوجوانان هنرستان موسیقی او را بس بود. نسل‌های آینده، او را بهتر خواهند شناخت و بیشتر از معاصرانش او را دوست خواهند داشت.

○ تا جایی که شنیده‌ام، احمدرضا احمدی همیشه در دوره‌ی خودش تحسین شده است. حتی کسانی که بی‌محبا

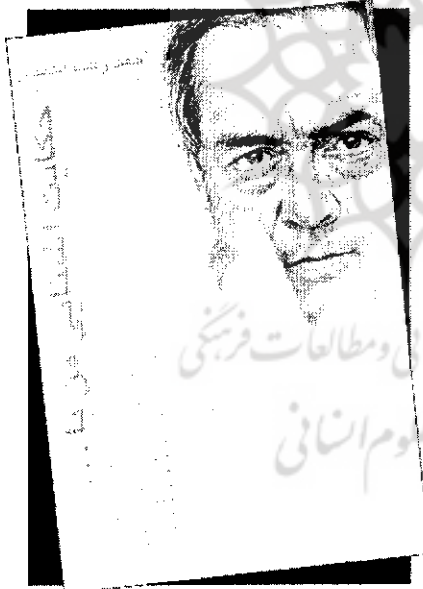
او را "نقد" کرده‌اند، بازهم استعداد فطری درخشان او را ستایش کرده و نتوانسته‌اند آن را انکار کنند. سنجش ارزش‌های شاعرانه او نه فقط در کتاب "من سپیدی اسب را گریستم" (که هنوز هم غریب است و به همان اندازه عجیب) و نه در کتاب‌های دیگری است که در این سال‌های اخیر منتشر شده، و به نظر من بیشتر شرح درد است تا کار دقیق و متمرکز برای ساخت و پرداخت "شعر" فرایندی که بعضی منتقدان از او انتظار دارند. وارد شدن در حوزه‌های نقد شعر و بررسی کارنامه‌ی شعری احمدرضا احمدی نه در این مقاله جا دارد و نه اصلاً در صلاحیت نویسنده‌ی این مقاله است، من او را به عنوان یک "دوست" می‌نگرم، با تمام مفاهیم مقدسی که دیرزمانی در این ملک، حول این واژه می‌چرخید و آن را ارزش می‌بخشید، و او را شاعری با لذات می‌دانم که سال‌های سال لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌اش را برای هنرمندان بزرگ ما، الگوی شاعرانه زیستن بوده است. بدون آفات هنرمندی و آن ویرانگری‌ای که خاص شاعران بزرگ است (احمدی از این قضیه مستثنا است) و حتی مایلم این را صریح بگویم که در زندگی حرفه‌ای خود من، نقشی که وجود انسانی احمدرضا احمدی داشته است، هیچ موسیقی‌دان حرفه‌ای نداشته، سهل است بلکه جهت عکس آن را نیز داشته‌اند و هیچ مایل نیستم هیچ‌گاه از آن‌ها حرفی بزنم. دوست بزرگ و بزرگوارم هوشنگ استوار، موسیقی‌دان نامی این سرزمین می‌گفت و می‌گوید: «از بدی‌ها نگوئید، گفتن خوبی‌ها را کافی بدانید.» راست می‌گفت که از بدی گفتن، باد کردن و بزرگ کردن بدی‌هاست.

○ "حکایت..."، متن تقطیرشده‌ی یک عمر زندگی احمدی با چهره‌هایی است که از آن‌ها سخن گفته است. بین آن‌ها تنها یک موسیقی‌دان است: مهدی خالدی (۱۳۶۹-۱۲۹۸) که احمدی با او دوستی و معاشرت داشت، کتاب به یک موسیقی‌دان تقدیم شده است: محمد سعید شریفیان؛ که هنرمندی باارزش و ناشناخته است. درباره‌ی

بعضی‌ها، می‌توانست مفصل‌تر از این باشد و حتی درباره‌ی همان بعضی‌ها، احمدرضا احمدی بیش از یک یادداشت نوشته است. از جمله فروغ فرخزاد که به نظرم جای یادداشت بهمن ۱۳۴۵ در این کتاب خالی است. درباره‌ی بعضی دیگر نیز بیش از حد حوصله است. نظیر آنچه که درباره‌ی آیدین آغداشلو است و بخشی که به آن ضمیمه شده، مقاله‌ی دیگری از احمدی است ویژه‌ی کتاب "تک تک چهره‌ها" که با سایر نوشته‌های او در این کتاب است. قلم شگفت‌انگیز و دل‌فریب شاعر آوانگارد ایران در این کتاب، قلم نقاش است.

قلم بعضی هنرمندان بیشتر تداعی‌های موسیقایی دارد، از جمله ابراهیم گلستان که بار تصویری نوشته‌های او نیز قوی است و بیشتر حالت فیلم (عکس متحرک) را دارد تا عکس ثابت؛ و قلم احمدی، نقاشی است. نه نقاشی کلاسیک و "کمال‌الملک" واران، که کپی‌برداری و عکس‌برداری ساده و تخت و خالی از ارزش است، بلکه نقاشی مدرن، مدرن مثل بافت و ساخت شخصیت هنری و انسانی خود احمدرضا احمدی، به‌ویژه در

جوانی درخشانش قلم او در این نوشته‌ها سرشار از اشراق و صاعقه‌هایی شهودی است که عمق ضمیر و ذهن خواننده‌اش را می‌گیرد و می‌فشارد. مثل بعضی نقاشی‌های مدرن، گاهی تنها با چند ضربه قلم مو (= تاش)، تمام حس و حضور و بافت و ساخت آن شخصیت را به فشردگی و پاک‌ی و شفافیت، روی سپیدی بوم نقاشی (بخوانید کاغذ) تصویر می‌کند. نمی‌دانم که آیا ابراهیم گلستان شخصاً به علم و عمل موسیقی و نواختن سازی آشنا هست یا نه، و نمی‌دانم آیا احمدرضا احمدی تجربه‌ای در نقاشی داشته است یا نه، ولی می‌توانم با اطمینان بگویم که حس فطری موسیقی در گلستان و حس فطری تصویرگری در احمدی وجود دارد، و بسیار بیشتر از آن‌هایی که برحسب تصادف و



یا سوءتصادف، عناوین این هنرها را به خود بسته‌اند. «حکایت...» نمایشگاه شعر و شور شهود احمدرضا احمدی از آدم‌های باارزش این سرزمین است که به قول خود او: «حاصل عمر را به این سرزمین آسان و ارزان بخشیدند و به من تاب ماندن در زمین را دادند... همه کلام کتاب من آغشته به اندوه و حسرت است. حسرت برای طبایعی که می‌توانستند در زمهریر عمر بیشتر بیافرینند و خلق کنند. گرمای چهره و خلق این طبایع نازنین بود که چهره‌ی آنان را با شراب‌های پریشان قلبم نوشتم. نه برای حاصلی، نه برای دعوت و مهمانی سفره‌های رنگین.»

○ به درستی که جز این نبوده است، و نمی‌توانم از گفتن این نکته خودداری کنم که فروتنی فطری او در این کتاب تا چه اندازه پیدا و ناپیدا است. گفتم که از معاصران او نه لزوماً معاشران احمدی جز تحسین او نشنیده‌ام؛ و در این کتاب هم هیچ ندیدم که احمدی از قول آن همه ستاینندگان بزرگ، از گلستان تا دوایی، چیزی درباره‌ی خود بنویسد. گرچه حق طبیعی و سهم مسلم اوست. صداقت و بی‌ریایی مؤلف نه از لابه‌لای جملات کتاب بلکه از ورای متن آن و به یاری اطلاعاتی خارج از متن این کتاب به دست می‌آید. اطلاعاتی که برای فهم درست مطالب این کتاب بسیار لازم است. از جمله، اوضاع تأثر و سینمای ایران در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۴۰، اوضاع نقاشی و گرافیک و موقعیت روشن فکران در سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که هیچ‌کس بهتر از احمدرضا احمدی راوی راستگوی آن نمی‌تواند بود. اگر جفای تن و حجم عظیم بی‌حوصلگی این زمانه، بگذارد که او بنشیند و بنویسد و... باور کنید که مخاطبان حقیقی شعر و شعور او محدود نبوده‌اند. فقط دور از چشم و دسترس او بوده‌اند، و این گناه شاعر نیست، همچنان که گناه دوستداران شاعر هم نیست. شعر حقیقی، جایی است دور از قلمرو تصرف و دلخواه این دو. این راز را احمدرضا بهتر از همه می‌داند.

○ اصراری ندارم که کتاب را (که هر تکه اش، تکه‌ای است از زندگی سلوک و جوانی او) مجموعه‌ای یکدست بدانم، حتی اندازه‌ی موفقیت او از تمام این تکه‌ها نیز یکسان نیست. بعد عاطفی نویسنده در پردازش هر کدام از این چهره‌ها و پرنگی و کمرنگی شان، به ناچار دخالت می‌کند، من با خواندن آنچه که درباره‌ی فیروز شیروانلو و سهراب شهید ثالث نوشته است بارها تکان خورده و در حیرت صاعقه و رگبار ایستاده و خیره مانده‌ام، ولی از روی متونی که فی‌المثل درباره‌ی مرتضی فرجیان و کیومرث صابری نوشته شده، با آرامش و بی‌مخاطره گذشته‌ام، با این‌که آثار صابری و فرجیان خیلی بیشتر دسترس هستند و خوانده شده‌اند تا آثار شهید ثالث و شیروانلو. ترجیح می‌دهم به جای این‌که تکه‌هایی از هر متن را بریده بریده بیاورم و آن را از اعتبار بیندازم، خواننده را دعوت کنم به خواندن این تکه‌های پرطیش و این تاش‌های همیشه زنده، تا در روایت درد احمدرضا احمدی از روزگاری که گذشت، سهیم و محرم شوند. روایت از جوشش حیات انسان‌هایی چون فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث، فیروز شیروانلو، ابراهیم گلستان، مرتضی ممیز، مهدی خالدی، بیژن جلالی، آیدین آغداشلو، سهراب شهید ثالث، کیومرث صابری، بهمن محمصص، پرویز دوایی، عبدالرحیم احمدی و مرتضی فرجیان. اگر این کتاب باارزش دوباره زیر دستگاه چاپ برود، حتماً نوشته‌های دیگری هم خواهد داشت، درباره‌ی گوهرهایی دیگر، از صندوقچه‌ی عمر او، واروژان، کاوه گلستان، محمدرضا شجریان، سیروس آقاجانی و خیلی‌های دیگر از چهره‌هایی که باید با ضربات قلم موی او روی صفحه‌ی کاغذ، تماشایشان کرد. □

تهران - خرداد ۱۳۸۳

